ارزیابی نقش مائو

ارنست ماندل

مائو، قبل از هرچیز مظهر پیروزی انقلاب سوم چین، مظهر سرنگونی قدرت بورژوازی و زمینداران در پرجمعیت ترین کشور جهان، شکسته شدن محاصرهٔ امپریالیستی اتحاد جماهیر شوروی، و تغییر اساسی توازن قوا در سطح جهانی بود. هرچقدر هم که با رژیم بوروکراتیکی که امروزه در جمهوری خلق چین وجود دارد مخالف باشیم، باید نقش مائو در تاریخ قرن بیستم را عمدتاً بر مبنای رابطهٔ او با طبقات اساسی جهان معاصر ارزیابی کنیم.

پیروزی انقلاب سوم، که او مهمترین معمارش بود، مهمترین واقعهٔ قرن بیستم از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه به بعد محسوب می شود. چین صرفاً کشوری نظیر هر کشور دیگر نیست. چین کشوری است که روزگاری ثروتمندترین و پیشرفته ترین کشور جهان بود. و مداخلهٔ سرمایه داری خارجی در آن مانع انکشافش بسمت یک نیروی امپریالیستی مستقل، مانند آنچه که طبقات حاکمهٔ ژاپن در آخرین لحظه موفق بایجادش گشتند، شد.

ده ها میلیون دهقان و پیشه ور از همه جا ساقط، برای دهه های طولانی، زیر یوغ رژیمی آکنده از بدبختی، ستم، و پستی، که روزبروز غیرقابل تحمل تر می شد، زندگی می کردند. بارها و بارها بقیام برخاستند. از قیام تال پینگ Tall-Ping گرفته تا قیام بوکسرز Boxers، از انقلاب ۱۹۱۱ تا انقلاب ۲۷-۱۹۲۵. ولی تا زمانی که طبقهٔ کارگر آنقدر قوی نشده بود که رهبری سیاسی و تشکیلاتی انقلاب ارضی را مدعی شود، امکان بارآوردن هیچ ثمری برای این قیام ها وجود نداشت.

شکستن دژهای امپریالیزم، مدرن کردن کشور، آزاد کردن دهقانان از چنگال زمینداران و نزول خواران فقط از طریق تثبیت رهبری پرولتری در انقلاب چین، تبدیل انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی واستقرار دیکتاتوری پرولتاریا امکان پذیر بود.

انقلاب دوم چین به شکست اسفناکی منجر شد زیرا که استالین در سال ۱۹۲۷، حزب کمونیست جوان را مجبور کرد که خود را از لحاظ سیاسی تابع سازمان بورژوائی کومینتانگر چیان کای چک کند.

انقلاب سوم چین پیروز شد زیرا که، مائو، علیرغم بیانیه های مغلوطی مانند "دمکراسی نوین"، درعمل از قراردادن ارتش آزادی‌بخش خلق — که در فرآیند جنگ چریکی ضد ژاپنی بوجود آمد — تحت تبعیت ارتش چیان کای چک امتناع کرد و قیام های دهقانان را بخاطر یک حکومت ائتلافی با بورژوازی قربانی نکرد. انقلاب سوم چین به ایجاد جمهوری خلق چین انجامید، به ایجاد یک دولت کارگری، که از طریق آن مردم چین به ملت مستقل بزرگی تبدیل شده اند که از قحطی و بیچارگی در امان است. هیچیک از وقایعی که بعداً اتفاق افتاد نمی تواند ارجمندی مقام مائو را، در رابطه با نقش او در پیروزی انقلاب سوسیالیستی در چین، زایل کند.

انقلاب سوم چین یک انقلاب سوسیالیستی "معمولی" نبود. انقلابی بود که بعد از جنگ طولانی و خانمان سوز امپریالیزم ژاپن برعلیه چین — جنگی که اقتصاد کشور را ضایع و پرولتاریای شهری را متلاشی کرد — بوقوع پیوست. این واقعیت عینی، همراه با خفه کردن عمدی مبارزات پرولتاریا توسط مائو، باعث شد که طبقهٔ کارگر هیچ نقش مستقلی در انقلاب سوم ایفا نکند.

رهبری فرآیند انقلابی در دست حزب کمونیست شدیداً بوروکراتیزه شده ای بود که از انکشاف شوراها و انجمن های کارگری در چین جلوگیری کرد. انقلاب چین از همان اول یک انقلاب بوروکراتیزه بود.

مائو لنین نبود، ولی دقیقاً بعلت اینکه رهبر یک انقلاب بود و نه یک ضد انقلاب، استالین هم نبود. هرچند انقلابی که او رهبری کرد از لحاظ اشکال سازماندهی اش یک انقلاب پرولتری نبود، معهذا از لحاظ محتوای تاریخی و اجتماعی همان [انقلاب پرولتری — مترجم] بود: نابود کردن قدرت و مالکیت بورژوائی و نابود کردن دولت بورژوائی.

ولی اگرچه مائو لنین یا استالین نبود، رژیم بوروکراتیکی که او در جمهوری خلق چین برپا کرد شباهت هائی چند با رژیم استالینیستی در اتحاد جماهیر شوروی داشت: خفه کردن دمکراسی پرولتری، فقدان مدیریت کارگری در کارخانه ها، تحریف پراگماتیک مارکسیزم، کیش شخصیت مائو و مزایای مادی بوروکراسی. توضیح این پدیده صرفاً بر اساس عقب ماندگی چین، که بدیهتاً یکی از ریشه های بوروکراتیزه شدن است، یعنی کوچک شمردن اهمیت عامل ذهنی و دینامیک جنبش توده ای در چین.

در اینجاست که ابعاد واقعاً اسف انگیز مائوی سالخورده آشکار می شود. او نگران تأثیر بوروکراتیزه شدن حزب و کشور بر غیرسیاسی شدن توده ها، آنطور که در ا-ج-ش-س اتفاق افتاد، بود. هنگامیکه مائو بعد از شکست "جهش بزرگ بجلو" احساس کرد در رهبری حزب در اقلیت قرار دارد، دستگاه حزبی را پشت سر گذاشت تا شخصاً توده ها را مورد خطاب قرار دهد. این آغاز انقلاب فرهنگی بود، که شباهت هائی هم با رادیکالیزاسیون جوانان در بقیهٔ جهان داشت.

انقلاب فرهنگی با شعار زیر آغازیده شد: "در تحلیل نهائی درسهای تاریخ باین بر میگردد: طغیان بر حق است." ولی وقتیکه بسیج توده ها بیشتر و بیشتر از کنترل جناح مائوئیست خارج شد و وقتیکه این بسیج به پدیدار شدن گرایشات اپوزیسیون چپ انجامید، وقتی که کارگران هم در آن درگیر شدند و حتی تا حد اعتصاب کردن م جلو رفتند، مائو با یک گردش کامل دوباره با اکثریت رهبری [حزب] تحد شد.

"گارد های سرخ" تحت انضباط درآمده و از نو سازمان داده ند ند. شعار چنین تبدیل یافت: "هر طغیانی برحق است، مگر رعلیه اندیشهٔ مائوتسه تونگ."

گردش براست در سیاست داخلی همراه بود با گردش براست چشمگیرتری در سیاست خارجی. رهبری مائوئیست بعد از آنکه رهبران وروی را بخاطر پشتیبانی نکردنشان از جنبش های انقلابی و سازش یاده از حدشان با امپریالیزم تقبیح کرد، وجود "سوسیال امپریالیزم" را ا-ج-ش-س و بعد دو "ابر قدرت" را کشف کرد، که هر دو در یک طح قرار داده شدند. و بعد از آن کشف کرد که امپریالیزم "جوان" وروی تجاوزکارتر و بنابراین خطرناک تر است.

فقط کافیست خیانت تحقیرآمیز چین به جنبش های انقلابی در سیلان، ودان، و حبشه، کمکهائی که به قصاب ایران شده، و تشویق مپریالیست های اروپائی به تقویت ارتش هایشان برعلیه ا-ج-ش-س را خاطر بیاوریم.

اختلاف بین چین و شوروی (که بوروکراسی خروشچف با قطع کردن ك اقتصادی و نظامی اش به جمهوری خلق چین مسئول اصلی آنست) بعد از آن انقلاب فرهنگی جذبهٔ خاصی برای پیشگامان نوین در سطح بهانی داشت. در عین حال مائوئیزم بصورت یک راه حل دست چی، بهان سوم گرا (و حتی آزادی گرا Libertarian) در مقابل احزاب کمو- بست سنتی ظاهر شد. خاتمه یافتن انقلاب فرهنگی، گردش براست ر سیاست خارجی چین، تبدیل سازمان های مائوئیستی به فرقه های واستالینیستی" این تصویر را عمیقاً مخدوش کرده است. مائو در زمانی رگذشت که مائوئیزم در سطح بین المللی وارد فرآیند انحطاط شده د.

مائو در حالی با جمهوری توده ای چین وداع گفته که این کشور ر حال غلیان کامل است. برخلاف اتحاد جماهیر شوروی سالهای ۱۹٤ و ۵۰، [در چین] توده ها نه سرخورده اند و نه منفعل. بجهٔ مبارزه در داخل بوروکراسی برای تعیین جانشین مائو بدون خالت این توده ها قطعی نخواهد شد.

بحران مائوئیزم از هم اکنون گشوده گشته. نتیجهٔ آن انقلاب سیاسی ن ضد بوروکراتیک، اعمال قدرت توسط کارگران و دهقانان چینی خواهد د. که دستاوردهای انقلاب کبیر چین را مستحکم تر و خدشه ناپذیر واهد ساخت. ■

www.hks-iran.com